آثار سازندة زیارت از دیدگاه قرآن و سنت

آیت‌الله جعفر سبحانی

«زيارت» در لغت به معناي «قصد» است و در موردي به كار مي رود كه فردي از نقطه‌اي به نقطة ديگر، براي ديدار شخصي يا مكاني برود و هدفش از اين كار تعظيم و تكريم آن فرد يا آن مكان باشد.1 گاهي نيز زيارت به جمله‌ها و عباراتي گفته مي‌شود كه انسان با آن‌ها، با فرد سخن مي‌گويد و اين اصطلاحي غير از اصطلاح لغوي است.

اسلام و فطرت

اسلام، آييني است فطري و دستورهاي آن با آفرينش انسان هماهنگ و همسو است؛ اين آيين، از هر نوع تشريعِ خلاف فطرت پيراسته است. قرآن مجيد بر اين اصل تصريح مي‌كند و مي فرمايد:

{ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتي‏ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يعْلَمُون‏ ) .2

مثلاً انسان همواره عدل و داد را دوست دارد و از ظلم و ستم بيزار است و به زندگي اجتماعي علاقه‌مند و از زندگي در بيغوله‌ها گريزان و... .

اكنون به بحث در مورد ديدار و زيارت انسان‌های محبوب در آرامگاه‌هايشان پرداخته و نظرية اسلام را در اين زمينه بررسي مي‌كنيم:

علاقه به درگذشتگان فطري است

هر انسان سالمي به پدر، مادر، فرزندان، بستگان و دوستان خود علاقه‌مند است و گاهي هستي خود را فداي آن‌ها مي‌كند و پس از درگذشت ايشان، به ياد آن‌ها است و در خانة دل، مهر و محبت آنان را پرورش مي‌دهد و از همين رو است که آثار و يادگارهاي آن‌ها را حفظ مي‌كند و پس از خاكسپاري، همواره مهر خود را در كنار قبر آنان به نمايش مي‌گذارد تا رابطه‌اش با اين از دست رفتگان قطع نشود و آرامگاه آنان به صورتي خاص محفوظ بماند. بنابراين، جلوگيري از زيارت قبور افرادِ مورد علاقه، امري است ناسازگار با فطرت و گامي است در مخالفت با خواسته‌هاي انسان. از اين رو، شرع مقدس به زيارت قبور فرمان داده و آثاري بر آن بيان شده است.

آثار تربيتي زيارت قبور

شك نيست كه انسان موجودي است با حرص و ولع و دوستار مال و جاه؛ ولي در عين حال عواملي در زندگی او هست كه اين خواسته را تعديل مي‌كند و به اين غريزه سر و سامان مي‌بخشد و كاري مي‌كند كه تلاشش براي زندگي و گردآوري اموال و ثروت در مسير سعادت باشد نه در مسير گردآوري اموال.

يكي از عوامل تعديل كنندة اين درخواست، رفتن به وادي خاموشان است كه در آن، بزرگان و قدرتمندان و ثروتمندانِ جهان با لباسي سفيد و هم‌شكل آرميده‌اند و چيزي جز كفن همراه خود نبرده‌اند. همين ديدار سبب مي‌شود كه انسان، از حرص و آز خويش بكاهد و دل به دنيا نبندد.

در رواياتي‌كه از پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، به ‌اين نكته تصريح‌گرديده است. آن‌حضرت مي‌فرمايند:

«كُنْتُ نَهَيتُكُمْ عَنِِ زِيَارَةِ الْقُبُورِ. أَلاَ فَزُورُوها فَإِنَّهَا تُرِقُّ الْقَلْبَ وَ تُدْمِعُ الْعَينَ وَ تُذَكِّرُ اْلآخِرَةَ». 3

و در حديث ديگر فرمودند:

«زُورُوا الْقُبُورَ فَإِِنَّهَا تُذَكِّرُ اْلآخِِرَةَ».4

امّ سلمه مي‌گويد: پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «زُورُوا القُبُورَ فَإِنَّ لَكُمْ فِِيهَا عِبْرَةٌ»؛ «قبور را زيارت كنيد؛ زيرا براي شما در آن آموزندگی و عبرت است.»

زيارت قبور عالمان

آن‌چه گفته شد، مربوط به زيارت قبور مردم عادي است كه كمترين فايدة آن، يادآوري مرگ و روز رستاخيز است، ولي زيارت تربت عالمان، اثر ديگري دارد؛ زيرا علاوه بر اين كه از شخص آنان تجليل مي شود، نوعي ترويج از علم و دانش به شمار مي‌رود و سبب مي‌شود كه نسل جوان، به خاطر احترامي‌كه عالمان ـ در زندگي و پس از مرگ ـ دارند، به علم گرايش پيدا كنند و در شمار آنان درآيند.

زيارت تربت شهيدان

زيارت تربت شهيدان كه با خون سرخ خويش از شرف و عزّت ملّتي دفاع كرده‌اند مفهومي فراتر از زيارت قبور افراد عادي دارد. حضور در كنار مرقد آنان نوعي بستن پيمان با ايشان است كه راه آن‌ها را ادامه خواهند داد. براي روشن شدن مطلب، مثالي را مطرح مي‌كنيم:

زائر خانة خدا در طواف، «حجرالأسود» را استلام مي‌كند. هدف از دست گذاردن بر اين سنگ سياه چيست؟ هدف، نوعي پيمان بستن با ابراهيم خليل علیه السلام است كه پيوسته در راه آرمان او، سعي و كوشش كند و چون دست زائر به قهرمان توحيد نمي‌رسد، دست بر چيزي مي گذارد كه بازمانده از اوست.

در احاديث وارد شده كه زائر خانة خدا به هنگام استلام حجر بگويد:

«أمانتي أَدَّيتُها و مِِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهُدَ لي بِالمُوَافَاة».

«امانتي‌كه بر ذمّه‌ام بود ادا كردم و بيعت خود را تجديد نمودم تا به اداي آن گواهي دهي.»

از اين بيان روشن مي‌شود كه چرا اسلام دستور مي‌دهد به زيارت شهيدان اُحُد و كربلا و ديگر شهدا بشتابيم؛ زيرا حضور در كنار تربت آنان و يا دست گذاردن بر ضريح و قبرشان نوعي بستن پيمان با روح و هدف آنان است كه زائر راه آنان را تداوم خواهد بخشيد.

پس زيارت قبر شهيد، گذشته از تكريم و احترام او، پاسداري از آرمان‌هاي اوست.

حضور در حرم پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم

حضور يافتن در حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ، گذشته از اين‌كه قدرشناسي از جان‌فشاني‌ها و فداكاري‌هاي اوست، بيعت با آن حضرت و نشان پايداري بر آرمان‌هاي او نيز هست. اين مطلب از امام هشتم علیه السلام وارد شده که فرمود:

« إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْداً فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ زِيَارَةَ قُبُورِهِم‏ ».5

«هر امامي به گردن دوستان و شيعيان خويش پيماني دارد و زيارت قبور پيشوايان، بخشي از عمل به اين پيمان است.»

گويي زائر در زيارت، با پيشواي خويش پيمان مي‌بندد كه جز راه آنان نپيمايد و از راه و رسم ديگري پيروي نكند و با رهبر خويش اينگونه گفت وگو مي‌كند:

«اي پيامبرخدا، اگر انصار در «عقبة دوم» با تو بيعت كردند تا از حريم رسالت دفاع كنند و يا گروهي از مهاجر و انصار در «حديبيه» با تو دست بيعت دادند که به حمايت از دين خدا بپردازند، من نيز اي شفيع امّت، با حضور در حرم تو و تماس با تربت پاك تو، با تو پيمان می بندم كه پاسدار آرمان‌هاي تو باشم. گرد شرك و گناه نگردم و از تو مي‌خواهم كه برايم از درگاه الهي طلب آمرزش كني.

اگر گردشگران عالم براي ديدار آثار باستاني و مناظر زيبا، رنج سفر بر خود هموار مي كنند؛ من با دويدن در بيابان و خفتن در كنار خار مغيلان، خواهان زيارت مرقد تو هستم. از آن‌جا كه دستم به تو نمي‌رسد، تربت تو را مي‌بويم و مي‌بوسم.

طلب آمرزش از پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در قرآن مجيد به گنه‌كاران دستور داده شده که به حضور پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسند و از او درخواست آمرزش كنند و پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم در حق آنان دعا نمايند. در اين صورت خداوند گناهان آنان را مي بخشد:

( وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحيما ).6

«اگر آنان كه بر خويش ستم كرده‌اند نزد تو مي‌آمدند و از خدا آمرزش مي‌خواستند و پيامبر نيز براي آنان آمرزش مي‌خواست، خدا را توبه پذير و مهربان مي‌يافتند.»

اين آيه هر چند در آغاز نظر، مربوط به دوران حيات پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، ولي با توجه به اين كه پيامبرِ شهيدان بهتر از شهيدان، زنده است و پيام هاي زائران را مي شنود و پاسخ درود فرستندگان را نيز مي‌گويد؛ مي‌تواند براي زائران مرقد خويش طلب مغفرت كند.

شگفتا! همين آيه، هم اكنون كه مرقد پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اختيار افراد بي مهر و يا كم مهر قرار گرفته، بالاي مرقد او نوشته شده است.

زيارت قبور و سنّت پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نه تنها پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به‌طور شفاهي، ياران را به زيارت قبور مي‌خواند، بلكه خود نيز به زيارت آنان مي‌رفت. مُسلِم در صحيح خود نقل مي‌كند: عايشه ـ همسر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ـ مي‌گويد: پيامبر در آخرين بخش شب، خانه را به قصد زيارت بقيع ترك مي‌كرد وآنگاه وارد اين سرزمين مي‌شد و با آرميدگان در دل خاك اينگونه سخن مي‌گفت:

«السَّلاَمُ عَلَيكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَأَتَاكُمْ مَا تُوعَدُونَ غَدًا مُؤَجَّلُونَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لاَحِقُونَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ».7

«درود بر شما اي ساكنان خانة افراد با ايمان! آن‌چه كه به وقوع آن در آينده وعده داده مي‌شديد، سراغ شما آمد (و شما ميان مرگ و روز رستاخيز به سر مي بريد.) ما نيز به شما خواهيم پيوست. پروردگارا! اهل بقيع غرقد را بيامرز!»

نه تنها خود پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زيارت آن‌ها مي‌شتافت، حتي همسرش را نيز آموزش داد كه آن‌ها را اين‌گونه زيارت كند:

«السَّلاَمُ عَلَي أَهْلِ الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَيرْحَمُ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَلاَحِقُونَ».8

«درود بر ساكنان مؤمن و مسلمان اين سرزمين! خداوند همة مؤمنان را؛ چه آن‌ها كه درگذشته‌اند و چه آن‌ها كه خواهند مرد، رحمت كند. ما نيز به خواست خدا به شما خواهيم پيوست.»

همسر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نيز دخت گرامي آن حضرت، فاطمة زهرا علیها السلام به زيارت قبور مي‌رفتند و هيچ کس بر آنان ايراد نمي‌گرفت، ولي اكنون باب زيارت قبور بقيع به روي زنان بسته است. اين نوعی تناقض ميان سنّت صحابه و رفتار دستگاه‌هاي ديني برخي كشورهاست. آيا حكم خدا در قرن چهاردهم دگرگون شده است؟ چرا بايد زنان از آثار سازندة زيارت قبور، آن هم زيارت شهيدان و اوليا محروم باشند؟!

زيارت مرقد پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم در احاديث

تقي الدين سبكي شافعي (م 756) از فقيهان چيره دستي است كه عقايد ابن تيميه را در مورد عدم استحباب زيارت قبر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقد كرده و كتابي به نام «شفاء السِّقام في زيارة خَيرِ الأنام» نوشته است.

وي در اين كتاب احاديثي را كه محدّثان دربارة زيارت قبر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل كرده‌اند، گردآورده است كه مي‌تواند مسأله را به حدّ تواتر برساند. حتي مفتي سابق عربستان سعودي ـ عبدالعزيز بن بازـ به اين جماعت پيوسته و با صراحت، به استحباب زيارت قبر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم فتوا داده است.9

اکنون در اين‌جا تنها به نقل چند روايت مي پردازيم:

عبدالله بن عمر از پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل مي كند:

«مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي‏». 10

«هر كس قبر مرا زيارت كند شفاعتم بر او حتمی است.»

امام محمد باقر علیه السلام از پيامبر نقل مي‌كند:

«مَنْ زارَني حَياً و مَيتاً كُنْتُ لَهُ شَفيعاً يومَ القيامةِ» . 11

«هركس در دوران حیاتم و بعد مرگم زيارتم كند، در روز قیامت شفیعش خواهم بود.»

اميرمؤمنان علیه السلام مي فرمايد:

«أَتِمُّوا بِرَسُولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم حَجَّكُمْ إِذَا خَرَجْتُمْ إِلَي بَيتِ اللهِ فَإِنَّ تَرْكَهُ جَفَاءٌ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُمْ وَ أَتِمُّوا بِالْقُبُورِ الَّتِي أَلْزَمَكُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَقَّهَا».12

«زماني كه آهنگ زيارت خانة خدا كرديد، حج خود را با زيارت مرقد پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پايان رسانيد؛ زيرا ترك زيارت مرقدِ او، جفا بر آن حضرت است و شما به اين كار مأمور شده‌ايد و نيز با زيارت قبوري كه به زيارت آن‌ها ملزم شده‌ايد، حج خود را به پايان رسانيد.»

روي اين اساس، همة مسلمانان جهان، در ايام حج، برنامة سفر خود را طوري تنظيم مي كنند كه يا در رفتن و يا به هنگام برگشتن، به زيارت مرقد پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم موفق شوند. چه بسا راه دوري را بر مي‌گزينند تا به اين هدف جامة عمل بپوشانند.

تفسير حديث « لاَ تُشَدُّ الرِّحَالُ...»

در اين جا ممكن است سؤالي مطرح شود كه اين روايات، زيارت پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مستحب مي شمارد اما دربارة سفر براي زيارت او سخن نمي‌گويد، بلكه مي‌توان گفت كه سفر طبق روايت ابوهريره، براي زيارت مرقد او جايز نيست؛ زيرا وي از پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل مي‌كند:

«لاَ تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَي ثَلاَثَةِ مَسَاجِدَ : مَسْجِدَِي هَذَا وَ مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الأَقْصَي ».13

«سفر جز به سوي سه مسجد انجام نمي‌گيرد: اين مسجد من، مسجدالحرام و مسجدالأقصي.»

ولي پاسخ اين پرسش روشن است: موضوع در حديث پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم «شدّ رحال» (و سفر) به مساجد است نه سفر به غير آن‌ها؛ مثلاً زيارت قبور، زيارت والدين، سفر براي تجارت و يا تحصيل علم.

علت اين‌كه فقط براي اين سه مسجد «شدّ رحال» مي‌شود، اين است كه غير اين سه مسجد، در همه‌جا ثواب يكساني دارد؛ مثلاً آن كس كه در تهران است شايسته نيست براي درك ثواب مسجد جامع به شهر ديگر برود؛ زيرا ثواب مسجد جامع مثلاً تهران و سمنان يكسان است و اين ارتباطي به زيارت قبور ندارد.

زيارت مساجد سبعه

زائران مدينة منوره به زيارت «مساجد سبعه» مي‌روند و اگر مسجد «ردّ شمس»، «بلال» و «الاجابه» را بر آن‌ها بيفزاييم، شمار مساجد به ده مي‌رسد. اگر زائران خانة خدا به زيارت اين مساجد مي‌روند، نه به‌خاطر آن است‌كه در آن‌جا با گزاردن نماز اجر بيشتري ببرند، بلكه هدف، ياد و تجديد خاطرة مسلمانان صدر اسلام است كه در سخت‌ترين وضعيت (دوران جنگ احزاب يا خندق) برخي از اين مساجد را ساختند و در آن‌ها نماز گزاردند. حضور در اين مراكز، بستن پيمان با شهيدان آن راه است. در اين‌جا هدف ديگري نيز هست و آن، تبرّك جستن از اين مساجد است كه خون شهيدان راه توحيد با آن‌ها عجين مي‌باشد.

در پايان، آيه‌اي را يادآور مي‌شويم كه به صورت آشكار دستور مي‌دهد به زيارت قبور مؤمنان بشتابيم: { وَ لا تُصَلِّ عَلي‏ أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لاَ تَقُمْ عَلَي‏ قَبْرِهِ}.14

در اين آيه، پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بارة مشركان، از دو چيز نهي شده است:

الف) بر هيچ يك از مردگان آنان نماز نگزار!

ب) در كنار قبر آن‌ها براي دعا توقف نكن!

بخش دومِ آيه براي ما اهميت ويژه‌اي دارد و آن اين‌كه آيا مقصود از ايستادن در كنار قبر، تنها توقف در هنگام دفن است يا مفهومي گسترده‌تر دارد؟ مفسّران معناي دوم را تأييد مي‌كنند كه به اختصار، كلام برخي از آنان را يادآور مي‌شويم:

بيضاوي مي‌گويد:

«لاَ تَقِفْ عِنْدَ قَبْرِهِ لِلدَّفْنِ أَوْ الزِّيارَةِ» 15 ؛ «بر سر قبر منافقان، خواه براي دفن و خواه براي زيارت‌ توقف نكن.»

همين نظريه را جلال الدين سيوطي16 و عارف بورسي17 و آلوسي بغدادي18 آورده‌اند. در اين صورت معنا چنين خواهد بود: «بر سر قبر هيچ يك از منافقان، در هيچ زماني توقف نكن».

و مفهوم آيه اين است كه توقف بر قبر مؤمنان جايز و بلكه شايسته است، خواه براي دفن و خواه براي غير آن. بنابر اين، هر مسلمانِ با ايماني مي‌تواند از اين فيض بهره‌مند باشد كه پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم در كنار قبر او توقف و براي او دعا كند، به جز منافقان كه از اين فيض بي بهره‌اند.

حفظ آثار صالحان در ساية زيارت قبور

آثار سازندة زيارت قبور، به‌ويژه زيارت قبور عالمان و شهيدان و اولياي الهي و پيامبر گرامي صلی الله علیه و آله و سلم در گرو حفظ قبور آنان است. زيارت، سبب بازسازي اين قبور و صيانت آنهاست و روشن است اگر امت اسلامي پيوند خود را با اين مراقد متبرّكه قطع كند؛ با گذشت زمان، اين مراكز به دست فراموشي سپرده مي‌شوند و اثري از آن‌ها باقي نمي‌ماند و در نتيجه دو خسارت بزرگ متوجه امت اسلامي مي‌شود:

1. آثار سازنده‌اي كه در زيارت اين مراكز بوده، از دست مي‌رود.

2. مسائل صدر اسلام و سيره و تاريخ اولياي دين به تدريج فراموش مي‌شود و نسل‌هاي آينده با ديدة شك و ترديد به اصل حادثه مي نگرند؛ زيرا زيارت قبور آن‌ها ماية تجديد خاطره‌ها بود و در صورت تحريم اين اعمال، با گذشت زمان به دست فراموشي سپرده شده و نوشته‌ها نيز جايگزين مشاهده‌ها نمي‌شود و كم كم ديگر مسائل مربوط به اسلام نيز به همين سرنوشت دچار مي‌شود و شك و ترديد نسبت به خود آيين پيامبر خاتم و شخص شخيص او و برنامه‌هايش راه پيدا كرده و با گذشت زمان كم رنگ مي‌شود؛ هم‌چنان‌كه جريان دربارة حضرت مسيح علیه السلام از اين قرار است.

از خود حضرت مسيح و ياران او و كتابش اثر ملموسي بر جاي نمانده و نسل حاضر كه با محسوسات سر و كار دارد، نسبت به اصل وجود مسيح و آيين او، با ديدة ترديد مي نگرد و چه بسا احتمال مي‌دهد كه اين آيين، ساخته و پرداختة مورخان و داستان‌سرايان باشد. چنان‌كه سرگذشت ليلي و مجنون و شيرين و فرهاد به همين سرنوشت مبتلا شده است.

به خاطر اين آرمان است كه قرآن مجيد دستور مي‌دهد خانه‌هايي كه در آن‌جا صبح گاهان و عصرگاهان، تسبيح خدا گفته مي‌شود مورد احترام و بزرگداشت قرار گيرد:

{ في‏ بُيوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ يسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْغُدُوِّ وَ الآصال‏ ٭ رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إيتاءِ الزَّكاةِ يخافُونَ يوْماً تَتَقَلَّبُ فيهِ الْقُلُوبُ وَ الأَبْصار }.19

«(اين چراغ پرفروغ) در خانه‏هايي قرار دارد كه خداوند اذن فرموده، ديوارهاي آن‌را بالا برند (تا از دستبرد شياطين وهوسبازان در امان باشد)؛ خانه‏هايي كه نام خدا در آن‌ها برده مي‌‏شود و صبح وشام درآن‌ها تسبيح او مي‌‏گويند. مرداني كه خريد و فروش و بازرگاني، آنان را از ياد خدا و برپاداشتن نماز و اداي زكات غافل نمي‌كند. آن‌ها از روزي مي‌ترسند كه در آن، دل‌ها و چشم‌ها زير و زبر مي‌شوند.»

بنابراين، مقصود از «بيوت»، مساجد نيستند؛ زيرا مساجد غير از بيوت است و در قرآن هم «بيت الله الحرام» غير از «مسجدالحرام» است. بيت سقف لازم دارد تا ساكنان را از سرما و گرما حفظ كند در حالي كه در مسجد، پوشش و سقف شرط نيست و احياناً در مناطقي باز بودن سقف مستحب است.

در اين صورت، خانه‌هاي اولياي الهي؛ مانند خانة علي علیه السلام و فرزندان او، كه معبد شب و روز آن‌ها بوده، بايد حفظ شود و مورد احترام قرار گيرد. اتفاقاً حرم عسكريين كه از روي كينه توزي ويران شد، معبد ائمه بوده و پيوسته در آن‌جا نماز گزارده و تسبيح گفته‌اند.

سيوطي مي‌نويسد: وقتي اين آيه نازل شد و پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را در مسجد تلاوت كرد، مردي برخاست و از پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسيد: در اينجا مقصود از بيوت، کدام خانه‌ها است؟ پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خانه‌هاي پيامبران. ابوبكر در حالي‌كه به خانة علي و فاطمه علیهم السلام اشاره مي‌كرد پرسيد: آيا اين هم از همان خانه‌هاست؟ پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از برترين آن‌ها است.20

اميد است همة مسلمانان، در حفظ آثار اسلامي و يادگارهاي پاكان و نياكان و هرچه كه به حفظ ارزش‌هاي اسلامي كمك مي‌كند، موفق باشند!

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1. مصباح المنير، ص 354

2. لقمان : 30

3. كنز العُمّال، ج15، حديث 42555

4. صحيح مسلم، ج2، ص671

5. وسائل الشيعه، ج 10، باب 44، از ابواب مزار، حديث 2

6. نساء : 64

7. صحيح مسلم، ج3، ص63، كتاب جنائز.

8 . همان، ص 64

9. جريدة الجزيره، تاريخ 24 ذي القعده، سال 1411، شماره 6826

10. سنن دارقطني، ج 2، ص 78، باب المواقيت.

11. قرب الاسناد، 3

12. خصال صدوق، ج 2، ص 406

13. صحيح مسلم، ج 4، ص 126، باب لا تشدّ الرّحال.

14. توبه : 74

15. تفسير بيضاوي، ج1، 416

16. تفسير جلالين، توبه :84

17. روح البيان، ج 3، ص 378

18. روح المعاني، ج 10، ص 155

19. نور : 37 - 36

20. الدّر المنثور، در تفسير آية ياد شده.

چندين سال پيش سفرنامة حج دختر فرهاد ميرزا را در اختيار فصلنامة «ميقات حج» قرار دادم که در شمارة 17 آن مجله منتشر گرديد. اين سفرنامه از آنجا که نوشتة يک زن فرهيختة قاجاري است، آن هم فرزند کسي مانند فرهاد ميرزا ، جالب و خواندني است.

در مقدمة سفرنامة حج دختر فرهاد ميرزا نوشته بودم که از وي خبري ندارم. اما اکنون يادداشتي از طرف آقاي غلامعلي ديانتي، توسط حاج آقاي قاضي عسکر به دستم رسيده که حاوي اطلاعاتي در بارة اين زن است. براي اين که زحمات ايشان منعکس شود و خوانندگان فصلنامه در جريان مطالبش قرار گيرند، آن را در اختيار آن مجله قرار مي ‌ دهم و در آخر از ايشان به خاطر زحمتي که متحمّل شده و دقتي که داشته ‌ اند، سپاسگزارم .

«رسول جعفريان»

\* \* \*

حاج فرهاد ميرزا معتمدالدوله، پسر پانزدهم عباس ميرزا، نايب السلطنه بودکه در تاريخ 25 ذي‌قعدة 1305 هـ .ق. در سن 72 سالگي در تهران از دنيا رفت و جنازه‌اش را در مقبرة خانوادگي‌اش، که در شهر کاظمين ساخته بود، دفن کردند. وي از رجال نامدار و فاضل و با سواد خاندان قاجار بود و تأليفات زيادي داشت؛ به ويژه سفرنامة مکه‌اش در سال 1292 معروف و مشهور است و به کوشش مجد طباطبايي به چاپ رسيده است.

همسر فرهاد ميرزا حاجيه «جهان آرا خانم» دختر شاهزاده محمد علي ميرزا دولتشاه (پسر بزرگ فتحعلي شاه) دختر عموي فرهاد ميرزا بوده که او را همراه خود به مکه هم برده است. وي در روز شنبه، دهم شوال 1301 ق. در سن 66 سالگي در تجريش تهران فوت کرد.

فرهاد ميرزا معتمد الدوله دو فرزند پسر و سه دختر به نام‌هاي عصمت الدوله، حرمت‌الدوله و شمس السلطنه داشت.

1. سلطان اويس ميرزا احتشام الدوله متولد 1255ق. پسر بزرگ او بود. وي داماد عموي خود سلطان مراد ميرزا حسام السلطنه بود و در سال 1310ق. پس از دو ماه ابتلا به بيماري يرقان درگذشت و جنازه‌اش را در کنار پدرش در کاظمين به خاک سپردند.

2. عبدالعلي ميرزا (احتشام الدولة ثاني و معتمد الدولة ثالث) فردي فاضل، با سواد، شاعر و تخلّص او «عبدي» بوده است.

دختر بزرگ فرهاد ميرزا معتمد الدوله «مهرماه خانم» عصمت السلطنه نام داشت.

«محمد شاه، در آخر عمر، نسبت به فرهاد ميرزا کمال محبّت را داشت و براي آن‌که تقويتي از عباس ميرزاي نايب السلطنه ملک آراء نمايد و حامي بعد از خود براي او تهيه کند، شاهزاده «مهرماه خانم» عصمت السلطنه دختر بزرگ فرهاد ميرزا را نامزد پسر خود عباس ميرزا کرد که نظر به وقوع فوت محمد شاه

(6 شوال 1264ق.) و رسيدن «ناصر الدين شاه» به سلطنت و مغضوب شدن عباس ميرزا و تبعيد او به عتبات عاليات، اين فکر جامة عمل نپوشيد.» 1

عصمت السلطنه در مدت عمرش سه شوهر کرد؛ شوهر نخست او ميرزا محمد قوام الدولة آشتياني، شوهر دومش ميرزا موسي وزير لشکر پسر ميرزا هادي آشتياني و شوهر سومش ميرزا عبدالوهاب خان شيرازي بود. نامبرده از شوهر اول و دوم فرزنداني داشت ليکن از آصف الدوله فرزندي نياورد.

شرح حال مختصر شوهران عصمت السلطنه:

1. ميرزا محمد مستوفي، قوام الدوله، پسر ميرزا محمد تقي قوام الدولة آشتياني، زماني از مستوفيان درجة يک و از رجال سرشناس ايران بود. در سال 1265ق. وزارت و پيشکاري حمزه ميرزا حشمت الدوله در آذربايجان را عهده دار شد و در سال 1268ق. ميرزا محمد ملقّب به قوام الدوله گرديد و در سال 1272ق. پيشکار فريدون ميرزا پسر پنجم عباس ميرزا در خراسان شد. وزارت قوام‌الدوله تا حدود سال 1276ق. يعني تاريخ شکست افتضاح آميز مرو به طول انجاميد؛ يعني در سال 1275 ق. حمزه ميرزا حشمت الدوله به استانداري خراسان منصوب شد و تخمین زده‌اند حدود شصت هزار نفر از پياده و سوار به فرماندهي حشمت الدوله براي جنگ با ترکمن‌ها و دفع آنان از راه سرخس به طرف مرو حرکت کردند و حشمت الدوله فرمانده کلّ قوا به بهانة اين‌که من در عقب اردو براي تهية مهمّات و تجهيزات و فرستادن نفرات کمکي مي‌مانم، ميرزا محمد قوام الدوله را براي فرماندهي لشکر فرستاد، آقا ميرزا محمد مستوفي هم پذيرفت و رفت و اين فرد ..... بي اطلاع از اصول نظامي، سبب شد قواي ايراني به سختي شکست خورد و حدود سي هزار نفر به کلّي تلف شدند و پس از شکست و رسوايي مرو، تقريباً تمام کاسه و کوزه‌ها به سر قوام الدوله شکست و او را با يک وضع بسيار فجيع و مفتضحانه به تهران وارد کردند و اين کار هم بيشتر براي اين بود که ناصرالدين شاه مي خواست جواهرات و نقدينه‌اي که خود و پدرش در مأموريت‌ها به دست آورده بودند، از او بگيرد.

قوام الدوله پس از دو سال که با خفت وشرمساري زياد بي‌کار و خانه نشين بود، به وسيلة تقديم پيش کشي و وساطت ميرزايوسف مستوفي الممالک در نزد شاه، در سال 1278ق. وارد کار شد و معاونت حکومت اصفهان را تا سال 1280ق. در دست داشت و در سال‌هاي 1281 و 1282ق. به پيشکاري حکومت فارس منصوب شد و بعد به تهران احضار گرديد و در سال 1283ق. به سمت وزارت گمرکات انتخاب شد. قوام الدوله در محرم سال 1290 به مرض محرقه در تهران درگذشت. 2

ظاهراً قبر قوام الدوله در قم است؛ زيرا عصمت السلطنه در راه بازگشت از سفر مکه، وقتي وارد قم شده، نوشته است: «عصر چهارشنبه، سوم شهر رجب المرجب 1298ق. به حرم مشرف گشته، بعد از زيارت، سر مقبرة مرحوم قوام الدوله رفته، آنجا نشسته مشغول تلاوت قرآن و گريه بودم، صبح پنج‌شنبه چهارم شهر رجب المرجب (1298 ق.) مجدداً به حرم مشرف شده، سر مقبرة مرحوم قوام الدوله رفته، مراجعت کردم.» 3

2. ميرزا موسي وزير لشکر پسر ميرزا هادي آشتياني بوده و در سال 1290ق. که ميرزا محمد قوام الدوله آشتياني وزير محاسبات به مرض محرقه درگذشت، ميرزا هدايت آشتياني (پدر دکتر مصدق) که در سال 1298ق. وزير لشکر شده بود، به جاي وي با لقب وزير دفتر رييس دفتر استيفا (وزير دارايي) شد و وزارت لشکر به ميرزا موسي آشتياني، که با قوام الدوله و ميرزا هدايت نبيره عمو بود، رسيد. در سال 1298ق. که به وزارت لشکر منصوب شد، ابتدا عنوانش رييس دفتر لشکر بود و بعد در سال 1291ق. عنوانش وزير لشکر شد (رييس دارايي ارتش) ميرزا موسي وزير لشکر در جمادي الثانيه 1298ق. در گذشت.4

عصمت السلطنه در زمان حيات ميرزا موسي وزير لشکر، در روز سه شنبه 24 رمضان 1297ق. (مطابق 9 شهريورماه)، سفر مکة خود را از تهران آغاز کرد و در روز سه شنبه، 9رجب 1298ق. از سفر مکه مراجعت کرد و وارد تهران شد و سفر او نزديک به ده ماه طول کشيد و 36 روز بعد از مرگ وزير لشکر که شوهر دومش بود، به منزل رسيد.

حاجيه عصمت السلطنه در مراجعت از مکه، از راه دريا از جده با کشتي وارد بندر بوشهر شد و از راه زميني، در روز سه شنبه 22 ربيع الاول 1298ق. وارد شهر شيراز شد. وي در خاطراتش نوشته است:

«زمان توقف در شيراز از روز ورود تا زمان حرکت، دو ماه و يازده روز طول کشيد. در اين مدت بسيار سخت گذشت، خاصه چند روز بعد از عيد نوروز (يکشنبه 19 ربيع الثاني 1298 ق.) که خبر ناخوش جناب وزير لشکر رسيد. در ماه جمادي الأولي هر چه بگويم بدگذشت. بحمدالله خداوند تفضّل فرموده، در روز سه شنبه، غرّة جمادي الثانيه (1298ق.) ، جواب تلگراف ميرزا سيد رضي حکيم باشي رسيد که بحمدالله تعالي تب قطع شده است. قدري آسودگي حاصل شده است.» 5

«پنج شنبه، چهارم شهر رجب المرجب (1298 ق.) عصر هم به حرم (در قم) مشرف گشته، تلگراف احوال پرسي به طهران کرده بودم، جواب رسيده، معلوم شد که دوباره به جناب وزير لشکر کسالت پيدا شده است. پناه بر خدا بجز ملتجي شدن به ائمة اطهار علیهم السلام راه نجاتي ندارم.

نمي‌دانم چه گذشت. طرف عصر بحمدالله تلگراف رسيد که قدري بهترم. خداوند ـ ان شاءالله ـ از در خانه اش مرا باز نگرداند. خيال داشتند روز يکشنبه (7 رجب 1298 ق.) از قم حرکت بفرمايند. چون خبر ناخوش جناب وزير لشکر دوباره رسيد، صبح شنبه ششم رجب المرجب، به حرم مشرف گشته، مرخصي حاصل کرده، از قم بيرون آمديم.» 6

زماني که حاجيه عصمت السلطنه در شيراز متوقف بود، خبر ناخوشي وزير لشکر را در جمادي الأول 1298ق. به اطلاع او رساندند ولي وزير لشکر روز دوشنبه سوم جمادي الثاني 1298ق. در تهران فوت کرد و عصمت السلطنه روز بعد از شيراز به سمت تهران حرکت کرد ولي خبر ناگوار فوت شوهرش را به او ندادند و کماکان بهبودي جزئي وزير لشکر را به او تلگراف مي‌کردند.

ظاهراً يکي از خواهران عصمت السلطنه قبل از خودش به مکه رفته بود و نام دو فرزند پسر خود را در موقع مشايعت کردن او براي رفتن به مکه، چنين نوشته است:

«همشيرة مکرمه، حاجيه شاهزاده و بعضي از همراهان ايشان تا غروب (در امام زاده حسن تهران) مانده مراجعت به شهر نمودند... فرزندان ميرزا تقي و ميرزا مصطفي و بعضي ديگر مانده‌اند که بعد از حرکت کردن ما معاودت به شهر نمايند.» 7

«عصمت السلطنه از ميرزا موسي وزير لشکر داراي چهار پسر شد به نام‌هاي: منتصر الملک، مشير اکرم، وثوق السلطنه و قوام السلطنه.

آقايان محمود فرهاد معتمد، نويسندة کتاب «سپهسالار اعظم» و احمد فرهاد معتمد رييس پيشين دانشگاه تهران و جلال السلطنه پسران مشير اکرم بوده‌اند. پسران ديگر او از وثوق السلطنه (مهدي دادور) و سرتيپ دادور از (قوام السلطان) بوده‌اند.»8

3. ميرزا عبدالوهاب خان شيرازي (نايب الوزاره، نصيرالدوله، آصف الدوله) پسر محمد جعفر خان در سال 1242 هـ .ق. در شيراز متولد شد. وي از رجال فاضل و با سواد بوده و استعداد و حافظة قوي داشت و شعر هم مي‌سرود و تخلّصش «يزداني» بود. در سال 1266ق. همراه عمويش به تهران آمد و معلومات خود را تکميل نمود. میرزا عبدالوهاب خان شوهر سوم حاجيه عصمت السلطنه شد. وي در روز دوشنبه 6 جمادي الأ ولي 1304 هـ .ق. در تهران درگذشت. 9

مهدي بامداد در پاورقي (ج 2، ص 314) اسم کوچک عصمت السلطنه را «هما» نوشته و در مورد اسم شوهران عصمت السلطنه اشتباه کرده است.

تحرير سفر مکه عصمت السلطنه توسط کاتب در ربيع الثاني 1299ق. پايان يافته و عصمت السلطنه «متعلّقة جناب جلالتمآب، اجلّ اکرم، نصيرالدوله مدّ ظله العالي» معرفي شده است و معلوم مي‌شود که نامبرده در ظرف کمتر از 8 ماه بعد از مرگ وزير لشکر با ميرزا عبدالوهاب خان نصيرالدوله ازدواج کرد.

ولي با توجه به تاريخ فوت نصيرالدوله، عصمت السلطنه حدود چهار سال با او زندگي کرد و براي سومين بار بيوه شد و از سرانجام عصمت السلطنه اطلاعاتي در دست نيست.

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1. شرح حال فرهادميرزا، ص 208

2. نقل به اختصار از رجال بامداد، ج 3

3. فصلنامه ميقات حج، ش 17، صص 114 و 115

4. نقل از رجال بامداد، ج4، ص163

5. فصلنامة «ميقات حج»، ش 17، ص 106

6. فصلنامة «ميقات حج»، ش 17، ص 115

7. فصلنامة «ميقات حج»، ش 17، ص 59

8. شرح حال فرهاد ميرزا، ص 166

9. شرح مفصل او در رجال بامداد، ج2، ص 301 درج شده است.